

افسیان

بخش نخست

خادم خدا
فیروز خانجانی

کلیسای ایران

خداوند به تکاتک شما برکت دهد.

از اینکه باز از این طریق در کنار هم هستیم تا کلام خداوند را با هم تقسیم کنیم بسیار خوشحالم. برای همه‌ی ما افتخار بزرگی است که مخاطب کلام خدا هستیم چون این کلام خداست که زندگی جدید را در ما تولید و ما را تبدیل می‌کند و شایسته‌ی دعوت آسمانی می‌سازد.

در مبحث پیش درباره‌ی وضعیت کلیسای اولیه صحبت کردیم و دیدیم که پولس چگونه رساله‌ی خود را در زندان نوشته بود. حبس باعث نشد که پولس از انجام خدمت آسمانی خود بازداشته شود بلکه حتی در آن مقطع هم توانست برای کلیسا مفید باشد. این نکته نه تنها در مورد پولس بلکه در خصوص تکاتک ایماندارانی که در کلیسای اولیه بودند صدق می‌کرد؛ یعنی در خصوص پدران و مادران ما در ایمان در قرن اول. آنها آماده بودند تا جفا، غارت اموال، بی‌حرمتی و سختی در راه ملکوت خدا را به جان بخرند. هیچ چیزی برای ترساندن آنها وجود نداشت زیرا گرچه به ظاهر در زمین زندگی می‌کردند ولی با اعمال خود نشان دادند که در آسمان سلوک دارند.

پولس یکی از نمایندگان برجسته‌ی این طیف از ایمانداران است. به واقع می‌توان گفت که ملکوت خدا نه تنها به آنها نزدیک شده بود بلکه ایشان ملکوت خدا را درونی کرده بودند. وقتی مسیح بشارت خود را آغاز کرد گفت: «... وقت تمام شد و ملکوت خدا / نزدیک است. پس توبه کنید و به / انجیل / ایمان بیاورید.» (مرقس ۱: ۱۵). آری! عزیزانی مثل پولس نه تنها نزدیک شدن ملکوت خدا را دیده بودند بلکه آن را درونی کرده و به عبارتی واردش شده بودند. حال ما می‌خواهیم در بررسی این رساله، روش درونی کردن ملکوت آسمان را بیاموزیم. در آن زمان مخاطبان این رساله افرادی بودند که نیاز داشتند با تعهدات تعمیدی خود آشنا شوند؛ افرادی که امروز هم در جمع ایمانداران دیده می‌شوند.

چند سال پیش در ترکیه با افرادی آشنا شدم که از عدم تعمید خود بسیار ناراحت بودند. پس از مدتی دریافتیم که آنها ناراحت و نگران تعمید خود نبودند بلکه ناراحتی آنها از نداشتن تعمیدنامه و عدم امکان استفاده از آن در صورت لزوم بود! باید بدانیم که **تعمید، یک تعهد است**. زمانی که تعمید می‌گیریم متعهد به هماهنگی و همگامی با خدا می‌شویم. تعمید نشانه‌ی مرگ و زندگی تازه است. با فرو رفتن در آب اقرار می‌کنیم که نسبت به دنیا و ادعاهایی که می‌توانیم در آن داشته باشیم، مرده‌ایم و با بالا آمدن از آن تأکید می‌کنیم که «... نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند...» (غلاطیان ۲: ۲۰). برای ایمانداران اولیه تعمید مساوی بود با اعتراف به بذل جان و مال و زندگی‌شان در راه انجام اراده‌ی خداوند.

چنانکه می‌دانیم در آن دوران جفای بسیار سختی بر کلیسا سایه انداخته بود. قبل از آن، مسیح نیز دوره خدمتش را با مرگ به پایان رسانیده بود. این تصویر برای من تداعی‌گر جریان سربداران است. «سربداران» گروهی بودند که می‌گفتند سر به دار می‌دهیم اما تن به ذلت نمی‌سپاریم. آری! ایمانداران کلیسای اولیه نیز با طرز تفکری شبیه به آن با تعمید خود نشان می‌دادند که خطر مرگ و از دست دادن همه چیز را می‌پذیرند. هدف خدا از نگارش این رساله تلنگر به کلیسا و یادآوری تعهداتی بود که در تعمید به خداوند داده بودند.

البته لازم به ذکر است که هدف این رساله تنها مبحث تعهد تعمیدی نیست، بلکه یادآور آن است که وقتی وارد مسیح می‌شویم و در روند شاگردی او قرار می‌گیریم در عین حال از امکانات بی‌شماری در ملکوت خدا نیز بهره‌مند می‌گردیم. بسیاری از اوقات ما با جایگاهی که مسیح برای ما در نظر گرفته بیگانه‌ایم و با اینکه «مسیحی» هستیم اما نمی‌دانیم جایگاهمان در فیض کجاست و کارهایی انجام می‌دهیم که شایسته‌ی ملکوت خدا نیست.

ما در این رساله می‌آموزیم که مثل کلیسای اولیه، بر مبنای ارزش‌های آسمانی زندگی کنیم. بنابراین از تکاتک شما می‌خواهم که در روحیه‌ی دعا و تأمل این رساله را بررسی کنید و از خداوند بخواهید در این سلسله مباحث، شما را با کلام خود دگرگون سازد. کلام خدا باید

همیشه ما را تبدیل کند و این امر زمانی میسر است که آن را درونی کنیم تا شبیه عیسی شویم. همین طور برای تمام عزیزانی که به هر نحوی در این روند سهیم هستند و زحمت می‌کشند دعا کنید تا در حفاظت خدا باشند چون می‌دانیم هنگامی که برای مزرعه‌ی خدا مشغول به کار می‌شویم مورد حمله‌ی شریر قرار می‌گیریم. پس نیاز داریم برای ما دعا شود.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم، تأمل کنید و خود را زیر سؤال ببرید و یا به قول کلام خدا خود را تفتیش کنید. هدف این نیست که فقط شنونده‌ی موعظه باشید و یا کتاب مقدس را بخوانید و بگویید همین کفایت می‌کند؛ خیر چنین نیست!

در مزمور ۱: ۲ می‌خوانیم: «بلکه رغبت / او در شریعت خداوند / است و روز و شب در شریعت / او تفکر می‌کند.» یعنی نه تنها در لحظاتی که با خداوند خلوت می‌کنیم و رازگهان صبحگاهی یا شامگاهی داریم یا نه تنها در زمانی که در آرامش هستیم بلکه در هر وضعیتی باید از کلام خداوند مشورت بگیریم و آن را مدّ نظر داشته باشیم. در این آیه صحبت از روز و شب است!

روز نماد روشنایی است؛ یعنی هنگامی که همه جا روشن و مرئی است و امکان تصمیم‌گیری با اطلاع کامل از وضعیت اطراف برای ما وجود دارد. همچنین اعمالی که در روز از ما سر می‌زند در معرض دید دیگران قرار دارد، بنابراین سعی می‌کنیم مراقب رفتار خود باشیم. اما شب نماد تاریکی است. یعنی وقتی با مسائلی بسیار پیچیده روبرو می‌شویم که پاسخ به آنها دشوار می‌نماید. نباید صرفاً ساعت‌های خاصی را به کلام خداوند اختصاص داد و آن را محدود کرد بلکه باید باید آن کلام در سراسر زندگی ما حضور داشته باشد. در تعاملی که با مردم داریم، در رابطه‌ی والدین و فرزندان، در رابطه‌ی خانوادگی بین برادران و خواهران، در رابطه‌ی بین زن و شوهر، در ارتباطات کلیسایی و غیره باید از کلام خدا مشورت گرفت و آن را مدّ نظر داشت.

آری؛ روز و شب یعنی تحت هر شرایطی باید به کلام خدا فکر کرد. البته منظور این نیست که تنها به آن فکر کرد بلکه باید کلام در زندگی ما وجود داشته باشد. در خلوت خود در کلام

خدا تأمل و تعمق می‌کنیم و در رویارویی با مسائل گوناگون، واقعیت‌های تلخ و شیرین آن را به کار می‌بریم.

خیلی اوقات تاریکی حکمفرماست و به قولی شب دیجور رخ می‌نماید و درست در همان زمان است که روشنایی بزرگ خداوند خود را آشکار می‌سازد: «نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را درنیافت.» (یوحنا ۱: ۵). در اشعیا نیز داریم که تاریکی حکمفرما شده بود و در سرزمین تاریکی، روشنایی بزرگ درخشید. (اشعیا ۶۰ و ...). پس بسیاری از اعمال عظیم خداوند در شب واقع می‌شود؛ آن هنگام که گمان می‌کنیم او ما را نمی‌بیند و یا ترکمان گفته است. برادران و خواهران! تفکر و زندگی در کلام خداوند باید روندِ ثابتِ منشِ ما شود تا بتوانیم در اثر گام‌های خداوند رفتار کنیم.

حال، افسسیان ۱: ۱-۲ را بخوانیم.

از پولس که به خواست خدا رسول مسیح عیسی است، به مقدسان ساکن در شهر افسس، به آنان که در مسیح عیسی وفادارند: فیض و آرامش از سوی خدا، پدر ما، و خداوند عیسی مسیح، بر شما باد. (ترجمه‌ی هزاره نو).

این رساله، به افسسیان معروف است ولی در اصل می‌توان چنین گفت که یک جای خالی در رساله وجود داشت که هر کدام از کلیساهای آسیا می‌توانستند آنجا نام خود را بنگارند. در رساله‌ی کولسیان صحبت از رساله‌ای است که وارد لائودکیه شد. بسیاری از مفسرین معتقدند که منظور از آن رساله، رساله‌ی افسسیان است.

افسیان کسانی بودند که این رساله را برای ما حفظ کردند و به همین دلیل به این نام معروف شده است. همان‌طور که گفتم این رساله‌ی پولس در حکم یک نامه‌ی گردشی است که برای تکاتک کلیساها ارسال شده بود. بنابراین می‌توانیم متن را چنین بازخوانی کنیم: «از پولس که به خواست خدا رسول عیسی مسیح است به مردمی در ایران که در عیسی مسیح مقدس

شده و امین هستند، فیض و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح بر شما باد.» این رساله‌ای است که پولس مستقیم به تمام کلیسا در هر نقطه‌ای از جهان می‌نویسد.

قبل از آنکه بخواهم کمی درباره‌ی موقعیت و وضعیت پولس بگویم دو واقعه‌ی تلخ را برایتان بازگو می‌کنم. حدود بیست و پنج سال پیش خانواده‌ای را می‌شناختم که به شکلی با مسیح آشنا و ایماندار شده بودند ولی زمانی که جلسات کلیسایی تشکیل شد، مادر خانواده تصمیم گرفت در جلسات شرکت نکند. یکی از بستگان آنها با ناراحتی به من گفت که مادر خانواده می‌گوید اگر در جلسات شرکت کنم، مردم متوجه می‌شوند که من مسیحی هستم و دیگر مورد خوبی برای ازدواج دخترانم پیدا نمی‌شود. سال‌ها بعد متوجه شدم که دختر بزرگ این خانواده از همسر خود جدا شده و دختر دوم نیز در آستانه‌ی متارکه بود. این خانواده متوجه نشد که چه دعوتی در مسیح وجود دارد.

البته باید اذعان کرد امروز نگرش جامعه‌ی ایرانی نسبت به کسی که به مسیح پیوسته، بسیار تغییر کرده است ولی حدود سی سال پیش در بسیاری از نقاط ایران مسیحیان نجس محسوب می‌شدند. بسیاری از ایمانداران آن زمان موقعیت اجتماعی خود را از دست می‌دادند و به دلیل گرایش به مسیح، از ارث محروم می‌شدند و این چنین حمایت خانواده و طایفه‌ی خود را از دست داده و به ظاهر نمی‌توانستند ترقی کنند. از دید این خانواده نیز کسانی که این چنین موقعیت خود را از دست داده بودند، نمی‌توانستند مورد خوبی برای ازدواج دخترانشان باشند، بنابراین منتظر دامادهای بی‌ایمان بودند. مسلماً آنچه را که از خدا دریغ می‌کنیم در واقع به نحوی در اختیار شیطان قرار می‌دهیم. شیطان هم بی‌رحم است و نابود می‌کند.

اما واقعه‌ی تلخ بعدی که در زمینه‌ی پناهندگی با آن روبرو هستیم. افرادی را می‌شناسم که خود را مسیحی و شاگرد مسیح می‌دانند ولی در جایی که به نفع آنها باشد چیزز اولی، تثلشی یا برانهامیست می‌شوند. بعضی هم این توانایی را دارند که در وضعیت پناهندگی هر سه جماعت فوق را در کنار هم تجربه کنند!!! چرا؟ چون ارزش دعوت آسمانی خود را نمی‌دانند و

حاضرند به خاطر یک موقعیت ناچیز - همانند عیسو- مسیح را بفروشد و فدا کنند. اگر بحث نفع مالی یا پرونده سازی برای امور پناهندگی باشد چیزز اولی، تئلیشی و برانهامیست می شوند. این وضعیت مورد پسند خدا نیست.

حال می خواهیم کمی بیشتر از پولس بدانیم. پولس از موقعیت اجتماعی بسیار ویژه ای برخوردار بود. او هم یهودی بود - یعنی قوم برگزیده- و هم در طراسوس به دنیا آمده بود که مرکز علم و فرهنگ آن زمان بود و هم شهروند روم بود ولی نه هر یهودی و نه هر طراسوسی و نه هر رومی. پدربزرگ یا پدر او آینده ی فرزندانش را به بهترین شکل تضمین کرده بود. شاید بپرسید چگونه؟ پولس می گوید به پیروی از پدران خود خدا را می پرستیدم و این نشان می دهد که پدران و نیاکانش ایماندار و به احتمال قوی از نسل شاتول پادشاه و یوناتان بودند، درست مثل استر و مُردخای. یعنی پرورش یافته در تعالیم ناب کتاب مقدسی در یک خانواده ی اصیل یهودی. آنها به وی بدگویی، توهین و دزدی نیاموخته بودند بلکه ارزش های آسمانی را. آنها از فرقه ی فریسیان بودند که نزدیکترین تفکر به حقیقت بود.

پدربزرگ یا پدر پولس کار ارزشمند دیگری نیز انجام داده بود که آینده ی نسل خود را تضمین می کرد. او توانسته بود شهروندی روم را به دست آورد. می دانیم که رومیان حاکمان دنیای آن زمان بودند و مشخص نیست پدربزرگ یا پدر پولس چه کاری برای رومیان انجام داده بودند که چنین امتیازی نصیب شان شده بود. شاید نیروی لازم برای ارتش روم را تأمین کرده بودند. در هر صورت توانسته بود از دولت روم به عنوان حکومت آن دوران حق شهروندی روم را دریافت کند. تاریخ نشان می دهد دریافت حق شهروندی روم در آن زمان بسیار دشوار بود و تنها افراد رومی یا ایتالیایی از این حق برخوردار می شدند.

بنابراین خانواده ی پولس در بهترین جایگاه جامعه ی یهودی قرار داشت. آنها از بانفوذترین خانواده های یهودی زمان خود بودند. با توجه به موقعیتی که پولس داشت، آینده ی بسیار درخشانی در انتظارش بود. او می توانست صاحب مقامی در دستگاه روم شود. مثلاً به جای

پیلطس حکومت یهودیه را به دست گیرد. معمولاً امپراطوری روم یا حتی خود مصری‌ها به این افراد امتیاز ویژه‌ای می‌دادند چون می‌گفتند اینها افراد توانمندی هستند و ما می‌توانیم برای برقراری آرامش از آنها استفاده کنیم. پدر پولس جز افرادی بود که امتیاز ویژه‌ای از دولت روم دریافت کرده بود. اگر به عنوان مثال یهودیه شورش می‌کرد او می‌توانست آرامش را برقرار کند.

پولس از خانواده‌ای بسیار قدیمی بود که نسب‌نامه داشت و به احتمال قوی این نسب‌نامه به شائول پادشاه برمی‌گشت. اگر روزی روم دچار مشکل می‌شد پولس می‌توانست حاکم آنجا شود.

همچنین جامعه‌ی یهودی یک جامعه‌ی خودگردان بود که پولس در این جامعه نیز جایگاه والایی داشت. زمانی که کاهن اعظم قصد سرکوب مسیحیان را داشت به پولس اختیار تام داد تا بتواند با پادشاه حارث یا همان دمشق مذاکره کرده و مسیحیان را دستگیر کند. پولس در چنان جایگاهی بود که مأموریت داشته باشد تا با پادشاه سوریه یا نماینده‌ی پادشاه حارث وارد گفتگو شود. این امتیازات ویژه، پولس را به فردی متمایز از دیگران بدل ساخته بود.

ما در قرن بیستم استادان معروفی مثل کارل راهنر، امیل برونر، کاربارت یا الکساندر وستپال داریم. آنها از برجسته‌ترین اساتید الهیات هستند. در زمان پولس نیز از دید جامعه‌ی یهودی برجسته‌ترین کارشناس کتاب مقدس غمالائیل بود که پولس امتیاز شاگردی وی را نیز داشت. همان‌طور که اگر امروز کسی شاگرد الهیدانان فوق باشد در دنیای مسیحیت از احترام ویژه‌ای برخوردار خواهد بود در آن زمان نیز این امر حائز اهمیت بود که پولس در جلسات غمالائیل حضور داشت.

پس می‌بینیم که پولس از تمام امتیازاتی برخوردار بود که هرکس برای داشتن یکی از آنها حاضر بود هر بهایی را ببردازد، ولی این مرد خدا از همه‌ی آن امتیازات چشم‌پوشی کرد و جمیع آنها را زیان، بلکه فضله شمرد. (فیلیپیان ۳: ۷-۸) اکنون رساله‌ی کسی در برابر ماست که امکانات

خود را واگذارد و تمام دوستان و موقعیت‌های اجتماعی خویش را از دست داد و سرانجام در راه اعلام فیض خداوند اعدام شد.

پولس بر سر دو راهی قرار داشت؛ او می‌توانست از تمام موقعیت‌ها برخوردار باشد و پیشرفت کند؛ از قضات طراز اول اسرائیل یا اساتید برجسته‌ی الهیات باشد و یا حتی به عنوان فردی رومی، حاکم یهودیه شود. اینها فرصت‌هایی بودند که پدرش برای او فراهم آورده بود ولی کار به اینجا ختم نمی‌شد! پدر او فرصت دیگری را نیز برایش فراهم کرده بود، یعنی آشنایی با کلام خدا و پولس بهترین انتخاب را انجام داد.

اگر امروز غمالائیل را می‌شناسیم به خاطر این است که پولس شاگرد او بود، نه اینکه غمالائیل استاد برجسته‌ی کتاب مقدس بود. اگر امروز از شهر طراسوس یاد می‌شود به خاطر این است که زادگاه پولس است. پولس اعتبار ویژه‌ی تاریخی به این افراد و مکان‌ها داده است. وقتی پولس دست به این انتخاب بزرگ زد، مردم گمان می‌کردند عقل خود را از دست داده است. یکی از حاکمان یهودی به او گفت: «به خاطر کثرت مطالعه دیوانه شده‌ای. از من می‌خواهی که مسیحی شوم؟ من زندگی خوبی دارم و هرآنچه که بخواهم به دست می‌آورم. بر اثر کتاب خواندن‌های مداوم این چنین شده‌ای.» چون باید توجیهی وجود می‌داشت که چرا پولس یکباره از تمام امتیازاتش دست کشید. به او می‌گفتند اگر رؤیا دیدی دلیلش این است که مدام در اتاق خود کتاب خواندی و به مغزت فشار آمده است. یک شخص عاقل چنین نمی‌کند.

شاید در این لحظه با خود بگوییم: «پولس جزو افراد ویژه بود!» نه! بحث تنها ویژه بودن افراد نیست. پولس تنها توانست اراده‌ی خدا را دریابد و در آن راه از تمام موقعیت‌هایش دست شویّد. این برای یک شخص شرقی بسیار سخت است. دوستان مسیحی‌ای دارم که اروپایی هستند. اگر به آنها بگویید بروند بنگلادش یا سومالی، بدون آنکه خیلی فکر کنند می‌گویند اگر مسیح می‌خواهد آنجا خدمت کنم، می‌روم.

در میان دوستانم زیاد دیده‌ام که از بهترین موقعیت‌ها دست کشیدند و به سمت بنگلادش و یا مکان‌های دیگر عزیمت کردند. درست است که می‌گوییم ما شرقی‌ها بسیار معنوی هستیم ولی در بسیاری از مواقع موقعیت را می‌سنجیم. اگر در جمع خود به برادری گفته شود: «خدا برای شما نقشه‌ای دارد، دعا کردم و دیدم شما می‌توانید برای سوماتی مفید باشید.» امکان دارد آن برادر دیگر در جلسه پیدایش نشود زیرا برای ما دست کشیدن از موقعیت‌ها دشوار است.

زمانی که لوقا وارد جامعه‌ی یهودی شد و دید که یهودیان چگونه عیسی را استهزا می‌کنند، گفت آنها مسائل مالی را دوست دارند. بنابراین نگوئیم که برای پولس راحت بود. پولس نیز همانند ما شرقی بود. شاید عزیزانی که در کشورهای غربی زندگی می‌کنند بتوانند تا اندازه‌ای این مسائل را حس کنند. گاهی اوقات زندگی آنها نسبت به ما ساده‌تر است. پس باید این طور دید که خداوند یک شخص شرقی را از تمام موقعیت‌هایی که می‌توانست داشته باشد، جدا کرد. وقتی خداوند ما را دعوت می‌کند، در واقع مسیح به شکلی ما را جدا می‌سازد و تقدیس می‌شویم. در ادامه روند نظم الهی در زندگی ما حاکم می‌گردد و سپس اراده‌ی خدا برای ما آشکار می‌شود. بسیاری از مسیحیان صاحب رسالت نیستند، چون اراده‌ی خدا را در نیافته‌اند. مادامی که اراده‌ی خدا را درک نکنیم، نمی‌توانیم برای دنیا رسالتی داشته باشیم لیکن قبل از اینکه اراده‌ی خدا مطرح شود، نخست باید تقدیس و از دنیا جدا گردیم.

باید کلام خدا برای ما مرزبندی ایجاد کند و در این مرزبندی است که نظم الهی وارد زندگی ما می‌شود. کار خدا یک روند مشخص دارد و هنگامی که در این چهارچوب قرار می‌گیریم اراده‌ی وی برای ما قابل درک می‌شود و می‌توانیم همانند پولس، صاحب رسالت شویم.

در ابتدا خواندیم: «پولس به اراده‌ی خدا / رسول عیسی مسیح...» شاید همه به عنوان رسول دعوت نشوند ولی هر کس که اراده‌ی خداوند را درک کرده باشد به خاطر اینکه در نظم الهی قرار گرفته، صاحب نوعی رسالت می‌شود. ابراهیم «رسالت پدری» را از خداوند دریافت کرد و ساره «رسالت مادری» را. اکنون از ابراهیم به عنوان پدر ما و از ساره به عنوان مادر ما در ایمان

یاد می‌شود. بنابراین هرکس به سهم خود می‌تواند صاحب رسالتی آسمانی باشد. اما هنگامی این امر امکان‌پذیر است که اراده‌ی خداوند را دریابیم.

اشاره کردیم که بسیاری نمی‌توانند اراده‌ی خدا را دریابند زیرا در نظم الهی قرار نگرفته‌اند. جا دارد بپرسیم که چرا آنها در نظم الهی قرار نگرفته‌اند؟ پاسخ این سؤال مهم این است. چنین افرادی خود را از دنیا جدا نکرده‌اند و به اصطلاح هنوز یک پایشان در دنیا است و یک پایشان در ملکوت خدا. مسیح من و شما را به رسالت خوانده است، پس برماست که از دنیا جدا شویم و اراده‌ی او را دریابیم.

در ادامه‌ی آیه خواندیم: «به مقدسان ...» همان‌طور که پیش‌تر عنوان شد باید اول تقدیس شویم. تقدیس یعنی اینکه اجازه دهیم کلام خدا ما را از دنیا جدا کند. آن وقت مقدس هستیم چون کلام تقدس را دریافت کرده‌ایم. البته ممکن است خطا و اشتباه کنیم. کلام خدا کسانی که برای او جدا شده‌اند را مقدس می‌خواند. در کلیسای سنتی، قدیس فرانسیس یا قدیس پطرس وجود دارد ولی از دید خداوند عیسی مسیح همه‌ی کسانی که به دعوت خدا لبیک می‌گویند و در اراده‌ی او حرکت می‌کنند، مقدس هستند. خداوند ایماندارانی که در عیسی مسیح هستند را مقدس می‌خواند. آری! پس با این نگرش صحیح می‌توان آیه را به شکل تفسیری ترجمه کرد: «از پولس که به خواست خدا فرستاده و رسول عیسی مسیح است به مردمی که با دعوت خداوند خدا و توسط کلام او جدا شده‌اند؛ آنها مقدسین هستند.»

در آیین یهود در هنگام ازدواج، داماد به عروس می‌گوید: «تو برای من تقدیس شدی.» نام این مراسم «قدوشین» یا «مراسم تقدیس» است. به همین نحو کسانی که عروس عیسی مسیح هستند باید برای داماد آسمانی تقدیس شوند. آنها دیگر به دنیا تعلق ندارند. مسیح به آنها به عنوان همسر نگاه می‌کند، چون برای او تقدیس شده‌اند. مسیح از طریق پولس به کلیسا می‌گوید که شما مقدسین هستید و برای من جدا و تقدیس شده‌اید و ملک خاص من می‌باشید. باید اجازه دهیم این تقدیس در ما شکل گیرد زیرا کلام خدا می‌فرماید: «... مقدس باشید زیرا که

من قدوسم» (اول پطرس ۱: ۱۶). بنابراین هم در شرایط تقدس هستیم و هم اینکه دعوت داریم که مقدس شویم. تنها به واسطه‌ی کلام خداست که می‌توانیم روند تقدس را در زندگی خود به کمال برسانیم.

در ادامه‌ی آیه می‌خوانیم: «... به آنان که در مسیح عیسی وفادارند.» در اینجا خداوند هر کسی را مخاطب نمی‌سازد، بلکه از افرادی نام می‌برد که راه وفاداری و امانت را پیشه کرده‌اند. «ایماندار» به شخصی اطلاق می‌شود که وفادار است. کسی که وفادارانه استاد خویش را پیروی می‌کند. امروزه مسئله‌ی وفاداری در روابط زناشویی بسیار مطرح و برجسته است. به همین شکل و با کیفیتی بسیار بالاتر این امر در زندگی روحانی ما نیز صادق است. یعقوب خطاب به افرادی که به جای نگرستن به تعهدات ایمانی خود به بیرون می‌نگرند می‌گوید که شما زانیه هستید (یعقوب ۴). کسی که به جای پیروی از داماد آسمانی هنوز به یکسری از مسائل و تعلقات دنیا یا برخی از موقعیت‌ها چشم می‌دوزد، نمی‌تواند کلام خداوند را دریافت کند. چنین فردی نخست باید توبه کند تا بتواند پذیرای کلام خداوند باشد.

در آیه‌ی بعدی خواندیم: «فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.» (ترجمه‌ی قدیمی). در این تحت دو واژه‌ی بسیار غنی و زیبا به کار رفته است؛ فیض و سلامتی. پولس دو نوع سلام را با هم ترکیب کرد. وقتی یونانی‌ها یکدیگر را می‌دیدند، می‌گفتند «خَیرِن» یعنی «فیض بر تو باشد»، وقتی یهودی‌ها یکدیگر را می‌دیدند، می‌گفتند «سلام» یا «دورد بر تو باد». «سلام» معنی ویژه‌ای دارد که تنها در زندگی مسیحی آن را پیدا می‌کند، چون مسیح می‌گوید من به شما سلامتی می‌دهم. یعنی من به شما سلام می‌گویم اما نه مثل دنیا که هر روز افراد به یکدیگر سلام می‌کنند. سلام عیسی، سلامتی به بار می‌آورد.

وقتی صحبت از فیض می‌شود یعنی چیزی که به زندگی ما زیبایی می‌بخشد. واژه‌ی «فیض» در زبان یونانی «خَریس» است که مفهوم «شادی» را می‌رساند. ترجمه‌ی تحت‌اللفظی فیض، شادکامی است. البته فیض فراتر از شادکامی است. فیض تداعی‌گر حضور خداوند است. هنگامی

فیض داریم که با خداوند مشارکت داشته باشیم. یوحنا می‌گوید: «و از پری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض» (یوحنا ۱: ۱۶). تنها در مشارکت با خداوند است که می‌توان فیض را به دست آورد. فیض، حق ما نبود ولی رایگان به دست ما رسید. اینها معانی فیض هستند. معنی دیگر فیض، زیبایی است. زمانی که به مسیح نزدیک می‌شویم و در حضور او قرار می‌گیریم و با او مشارکت داریم، از نظر روحانی زیبا می‌شویم و این زیبایی با ایجاد حال خوب روحانی، سلامتی را وارد زندگی ما می‌کند.

همان‌طور که دیده‌اید دغدغه‌ی بسیاری از افراد این است که لباس‌های متنوع داشته باشند یا از آخرین محصولات آرایشی-بهداشتی استفاده کنند تا زیبا به نظر برسند یا جوان بمانند. به عنوان مثال ژاک شیراک، رئیس جمهور پیشین فرانسه، با وجود حدود هفتاد سال سن همیشه موهای خود را مشکی می‌کرد و یا بر روی چهره‌ی خود عمل زیبایی انجام می‌داد تا جوان‌تر به نظر برسد، اما ایمانداران این فرصت را دارند تا با حضور در محضر خداوند، زیبایی درونی را رایگان به دست آورده و همواره همان‌طور بمانند.

سارا با هفتاد یا هشتاد سال سن، خانمی پا به سن گذاشته بود اما وقتی به هر شهر و دیاری می‌رفت پادشاهان عاشق او می‌شدند و نمی‌دانستند چرا. ما می‌دانیم که سارا کسی نبود که شلوار و تی‌شرت تنگ و یا سایر لباس‌های بدن‌نما بپوشد و روز و شب پی آخرین مد آرایش و فلان مارک محصولات زیبایی باشد ولی در عوض از زیبایی آسمانی برخوردار بود؛ بانویی کتاب مقدسی، سرشار از فیض، به معنای زیبایی!

یا وقتی یوسف وارد مصر شد، چون فیض خداوند در وی بود، زیبایی سراسر وجودش را دربرگرفته بود. همین بود که زن فوطیفار دل‌باخته‌ی او شد. آن زن درنیافت که در اصل در پی فیضی است که خدا در یوسف قرار داده بود، نه خود یوسف.

ما در مسیح نه تنها فیض داریم بلکه فیض به عوض فیض. مسیح می‌گوید من به شما سلامتی می‌دهم نه آن طوری که دنیا می‌دهد. کم نیستند افرادی که از طریق موقعیت اجتماعی

یا دارو یا مواد مخدر در پی نوعی حال خوب یا همان سلامتی هستند، در صورتی که مسیح می‌گوید من به شما سلامتی، آرامش و بهروزی می‌بخشم.

آیه چنین ادامه می‌یابد: «.../ از سوی خدا، پدر ما، و خداوند عیسی مسیح...» برونر یکی از اساتید برجسته‌ی کتاب مقدس سخن جالبی دارد که درخور تفکر است. او گفته است: «اشتباه است اگر بگوییم خدا در مسیح خلاصه می‌شود. نه! خدا جدا از مسیح هم هست.» آری؛ خدایی که جدا از مسیح است، خدایی است دادگر که بر گناهکار خشم می‌گیرد و وی را به جهنم محکوم می‌کند. خدایی است که سکوت کرده و صحبت نمی‌کند و فقط تا حدی از طریق طبیعت و حوادث سخن می‌گوید.

به یاد دارید زمانی که مصری‌ها عبرانیان را دنبال می‌کردند، فرشته‌ی خداوند بین اسرائیل و ارتش مصر قرار گرفت و برای اسرائیلی‌ها روشنایی بود در حالی که برای مصریان تاریکی؟ (خروج ۱۴: ۱۹-۲۰). بنابراین خدا برای افرادی که در بیرون از مسیح هستند، خدایی است تاریک و نادیدنی و غیرقابل درک. هر آنچه که مردم و حتی بزرگترین عرفا راجع به خدا بگویند فقط توهمات خودشان است. فردی مواد مخدر مصرف کرده و احساس می‌کند که در آسمان است. به خاطر همین در این محافل به ظاهر عرفانی بسیاری اوقات اعمال رقت‌انگیزی صورت می‌پذیرد، چون آنها با خدا بیگانه هستند. کلام خدا می‌گوید آنها مدعی عرفان و دانش هستند ولی خدا ایشان را به خواهش‌های بسیار بدشان تسلیم کرد. (رومیان ۱: ۲۱-۲۸).

آری؛ خدا برای آنها تاریکی است و برایشان خشم می‌گیرد. یکی از تجلیات خشم خداوند این است که شخص را رها می‌کند تا به سمت هر گناهی که تمایل دارد، برود. چون خدا، خدای عدالت است و خشم می‌گیرد، اما همان خدا در عیسی مسیح آمد و دنیا را با خود آشتی داد. پس پولس از او به عنوان خدای پدر یاد می‌کند و می‌گوید از طرف خدای پدر. در عیسی مسیح، خدا پدر ما شد. از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح یعنی پسر، فیض و سلامتی بر شما افزون باشد. خدا از زبان پولس به ما فرزندانش می‌گوید که «من پدر و خداوند تو هستم و

صحبت من با تو این است که شادکام و مستفیض باش و آرامش را بپذیر.» این خواسته‌ی خداوند از کلیسای خود است.

خداوند می‌گوید من به شما فیض و سلامتی دادم. حال بر ماست که با پذیرش کلام او و با مشارکت با عیسی مسیح، این فیض و سلامتی و زیبایی را دورنی کنیم. آن هنگام می‌توانیم حقیقتاً صاحب رسالت باشیم؛ در دنیا بدرخشیم و اراده‌ی خدا را به جا آوریم.

فیض با شما باد. آمین.